

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی



با  
ی شد  
۳۶ - ۰

س شورای ملی  
عزیز علی بن ابی طالب  
(در ویش برهان)  
شماره قفسه ۳۵۱۵

۳۹۸۳  
فهرست کتاب  
شماره ثبت کتاب  
۷۸۴۱۲  
۸۹۴۷

بازدید شد  
۱۳۸۲

فهرست شده  
۲۵۱۶

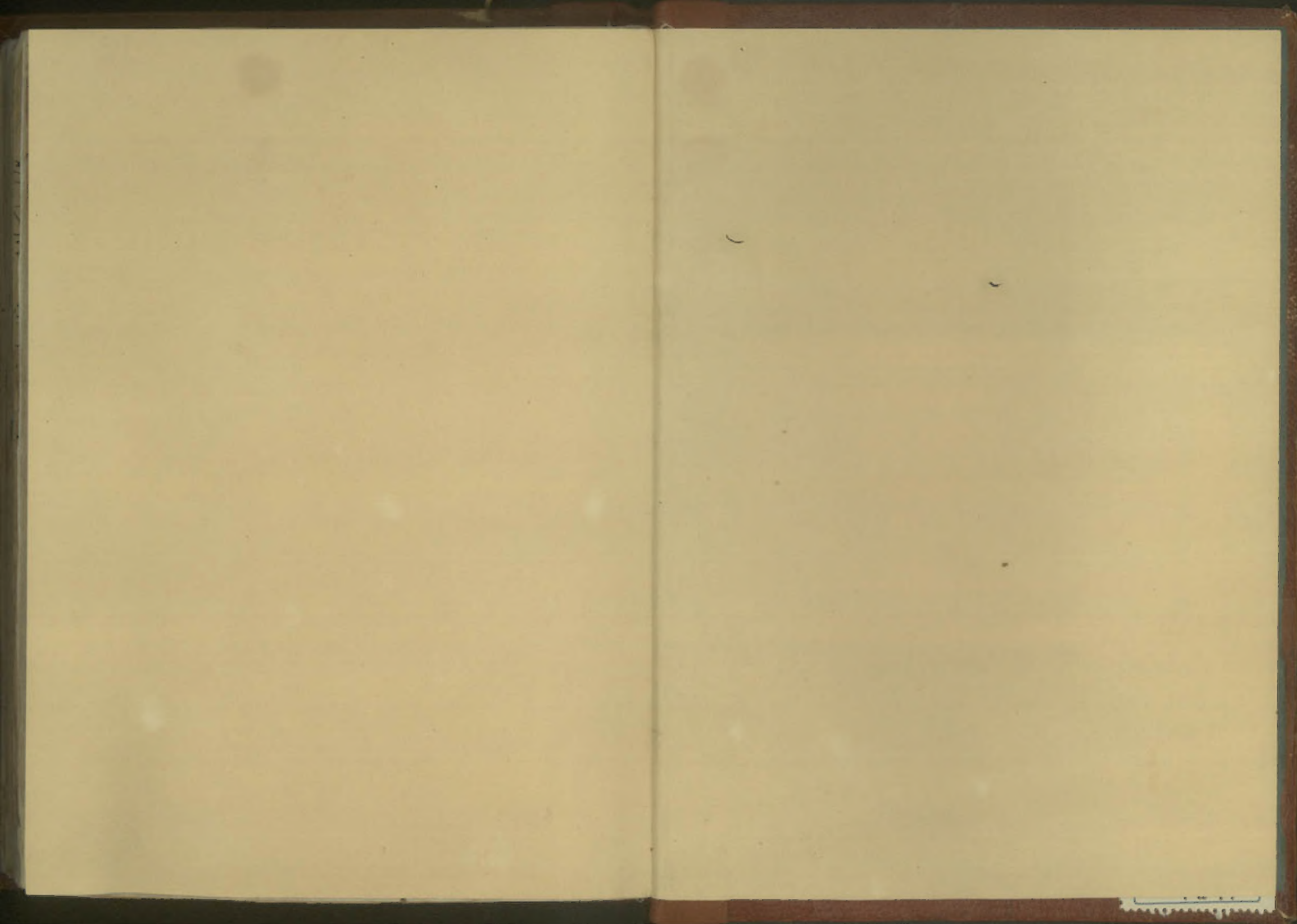
با  
ی شد  
۳۶ - ۰

کتابخانه مجلس شورای ملی  
کتاب در بحر الحقیقه فی تفضیل علی بن ابی طالب  
مؤلف علی بن ابراهیم (در ویش برهان)  
موضوع  
شماره قفسه ۳۵۱۵

۳۹۸۳  
فهرست کتاب  
شماره ثبت کتاب  
۷۸۴۱۲  
۸۹۴۷

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30  
1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12

فهرست شده  
۲۵۱۶













قال  
عن حدیث دایه که در کتاب این علما توارد یافته و این فضل را بر ابراهیم آن  
نقل کرده باشند یعنی سبب عقلی دلیل صحت آن نقل خواهد بود اگر ناظر و مستمع  
باشند از عقل محظوظ و نه از نقل محظوظ و چون من قبل بلسان عربی  
جمعه بنشینم یعنی موافقان جاهل و منصفان غافل که بی ترتیب داده و آنرا  
بر الحاق قب فی فضل علی ابن ابی طالب علیه السلام نیام نهاده شد و این مختصر  
خلاصه آن کتاب بود هر آنچه در این مناقب فی فضل علی ابن ابی طالب در تفسیر او  
مناسب بود و من الله ان یوفقکم لعلکم یفقهون نظر فی بعض النقصات  
من التعصبات الخیفة الی بابینة و الا لایفقه و مقصود ما درین کتاب مختصر است  
بر مقدمه و دوازده باب **باب اول** در شرف و کرامت بنی هاشم و فضل و منزلت  
اهل بیت و آل عبا که مستلزم افضلیت مرتفع است علیه السلام جسد آل عبا و  
منه اهل بیت اوست بعد حضرت مصطفی علیه السلام الله و سلام الملائكة  
الاعلی و در آخرین مقدمه چهار تفویض است از ائمه که بنی هاشم با سایر اصحاب  
مسایه بودند حضرت حق تعالی این توفیق بهم دوی القری که خمس است  
نکردی **باب دوم** از جبریت بن مطهر مروی است که گفت رفیع من و عثمان بن عفان  
سوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که یار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
را محسن دادی و ما را ترک کردی و حال آنکه ما و بنی عبد المطلب بنی هاشم به  
نسبت تو بمنزله و اولادیم آن حضرت فرمود انا بنو المطلب و بنو هاشم بنی  
واحد یعنی بنو عبد المطلب بنی هاشم هر دو یک منزله اند و شمارا با ایشان  
نسبت نیست پس بعضی این حدیث بنی عبد المطلب بنی هاشم دیشتر ذکر است  
از سایر روایا به ممتاز شدند **در حقیقت المقصدین**  
رسول الله

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت لا یتفان من احد ما خذناکم که قیاس بد  
کرد با ما یکسان و بعضی این حدیث اهل بیت بفضیله بر همه سزاوارترند و اگر  
فضیلت و منزلت ایشان با دیگران یکسان بودی خدا و رسول صدقات بر ایشان  
حکرم نفرمودی که ائمه الصدقة لا یخلف علی ولا اهل بیته بدستی که صدقه حلال  
نخواهد بود و از اهل بیت مراد **در حقیقت المقصدین** و کفایت از اهل بیت که علیهم السلام  
ابو نعیم در شان محمدی علیه السلام جمع کرده از ابو سعید خدری مرویست که فاطمه زهرا  
در مرض رسول الله بر پسر عیادت آمد و چون آن حضرت را ضعیف و نحیف دید  
آن حضرت حدیثی طول فرمود چنانکه در باب اول گفته شد و در آخرین حدیث این  
بود که یا فاطمه انا اهل بیت اعطینا سبع خصال لم یعطها احد من الاولین  
ولا یذکرها احد من الاخرین عیة نابتنا خیر الابدیاء و هو ابوبکر و عیة نابتنا  
خیر الانبیاء و هو یحیی و عیة نابتنا خیر الشهداء و هو عمر و عیة نابتنا  
و منامن له و جبا حان بطبر و عیة نابتنا خیر النساء و عیة نابتنا خیر  
سبطا هذه الامة و عیة نابتنا و عیة نابتنا و عیة نابتنا و عیة نابتنا و عیة نابتنا  
خلفه عیسی ثم ضرب علی منکب الحیث فقال من هذا منی هذا منی  
الامة یعنی ای فاطمه ماکه اهل بیت بنویم هیت و منقبت داده شده ایم  
که آن خصال داده نشده هیچکس از اولین که انبیاء گذشته اند و فرستادان خصال  
هیچکس از آخرین بغیر خصال اول آنکه بنی ما بهترین انبیاست و او پدرت است  
دوم آنکه و منی ما بهترین اوصیاست و او شوهرت است سوم آنکه شهید ما بهترین  
شهید است و او خمرت است چهارم آنکه از ما است که او را دجال هیت که می برد  
بان دو بال در جنت هر جا که بخیزد و او جعفر طیار است و پنجم و ششم آنکه

ما بعد که او را غروب خفتل کند و چون زوال از دنیا کرد و چنانکه بیان او میان اولاد بنی هاشم ساحت مانده بود و در  
غایت که در هر کوی که بگذرد باران قشعره بر او می بارد و از او آواز می آید که ای اهل بیت که ما را از دنیا بردارید و ما را از دنیا بردارید







در خطبه قدس در کتب معتبره که نام او قیسه المحدث یعنی کنیز بزرگی و از انبیا ملک  
مردیت که رسول الله صفا فرمود بنی عبد المطلب سادت اهل الجنة رسول  
و حمزه بن عبد المطلب و جعفر و ذوالجین حنین و علی و فاطمه و الحسن و حسین  
یعنی ما فرزندان عبد المطلبیم سادات و مهتران اهل جنتیم ای بنی  
ازین دو حدیث افضلیت امیر المؤمنین علی علیه السلام می آید یکی آنکه این پنج نفر  
مطهر و موصوفانند بقیه مجرب و بزرگی و دیگر آنکه هیچگاه هر که در جنت بود این پنج  
نظر بر دات وی اند و ثابت شده که اهل این هفت حضرت مصطفی و مهتر  
در تمام دنیا و ازین عباس روایت میکنند که گفت شما را رسول الله صفا  
الکلمات التي تلي آدم من ربه كلمات فتاب عليه قال سألته بحیث  
و علی و فاطمه و حسن و حسین و چون حضرت الله تعالی در کلام خود فرمود  
که فقلت آدم من ربه كلمات فتاب عليه یعنی آدم از پروردگار خود  
کلمات عظیم الشان را گرفت تا توبه ویراقبول کرد ابن عباس گوید رسول  
پرسیدند که آدم برکت و وسیله که ام کلمات مقبول التوبه شد رسول الله صفا فرمود  
که آدم علیه السلام این پنج نام را وسیله کرد و گفت خداوند بحق محمد و علی و فاطمه و  
حسن و حسین که مرا بر بطل قبول بشناید ای بنی همدین یک حدیث فضیلت از امام  
اگر توصیف نباشد روشن و میوید است در کتب معتبره جابر بن عبد الله از امام  
مردیت که گفت و قلت علی رسول الله و هو منی علی ارفع و ارفع و ارفع و ارفع  
طهره فقلت نعم المصطفى فقال صلى الله عليه و آله و سلم و نعم الزکاءان هما و انوفا  
خیر منهما یعنی آنکه پیغمبر در آدم دیدم که پیغمبر چنان دست پای صبر و امام صفا نام  
حسین

در خطبه قدس در کتب معتبره که نام او قیسه المحدث یعنی کنیز بزرگی و از انبیا ملک  
مردیت که رسول الله صفا فرمود بنی عبد المطلب سادت اهل الجنة رسول  
و حمزه بن عبد المطلب و جعفر و ذوالجین حنین و علی و فاطمه و الحسن و حسین  
یعنی ما فرزندان عبد المطلبیم سادات و مهتران اهل جنتیم ای بنی  
ازین دو حدیث افضلیت امیر المؤمنین علی علیه السلام می آید یکی آنکه این پنج نفر  
مطهر و موصوفانند بقیه مجرب و بزرگی و دیگر آنکه هیچگاه هر که در جنت بود این پنج  
نظر بر دات وی اند و ثابت شده که اهل این هفت حضرت مصطفی و مهتر  
در تمام دنیا و ازین عباس روایت میکنند که گفت شما را رسول الله صفا  
الکلمات التي تلي آدم من ربه كلمات فتاب عليه یعنی آدم از پروردگار خود  
کلمات عظیم الشان را گرفت تا توبه ویراقبول کرد ابن عباس گوید رسول  
پرسیدند که آدم برکت و وسیله که ام کلمات مقبول التوبه شد رسول الله صفا فرمود  
که آدم علیه السلام این پنج نام را وسیله کرد و گفت خداوند بحق محمد و علی و فاطمه و  
حسن و حسین که مرا بر بطل قبول بشناید ای بنی همدین یک حدیث فضیلت از امام  
اگر توصیف نباشد روشن و میوید است در کتب معتبره جابر بن عبد الله از امام  
مردیت که گفت و قلت علی رسول الله و هو منی علی ارفع و ارفع و ارفع و ارفع  
طهره فقلت نعم المصطفى فقال صلى الله عليه و آله و سلم و نعم الزکاءان هما و انوفا  
خیر منهما یعنی آنکه پیغمبر در آدم دیدم که پیغمبر چنان دست پای صبر و امام صفا نام  
حسین

حسین علیه السلام بر پشت وی سوار من کفتم خوشتر شری که شتر نشاست بر پیغمبر صلی الله علیه و آله که  
فرمود که خوشتر سوار که ایشانند و پدر ایشان بر ایشان بر سر مولای دوم  
قدس سر از این پیغمبر باید ارشاد من جعفر کند جمله علف تلف کند علف علف کند  
پیش همایار من ای بنی حنین قدر و منزلت بسطین و فضل و شرف من و حسین علیه السلام  
معلوم میشود که فعل رسول الله صفا عینیت هر چه گوید و کند و حنین  
فضل و کرامت ایشان میفرماید و انوفا خیر و بهتر است ازین بن ثابت مردی است  
که رسول الله صفا فرمود ای تارک فلیکن خلیفه نبی کتاب الله صلی الله علیه و آله و سلم  
ای الناس و غیرتی اهل بیتی و انما لکم بقیة فاحی بنی علی بن الحسین  
بدستی که در میان شما در خلیفه خواهد داشت بی کتاب خدا که جعلیست مدد و یحیی  
حق و زیاده از آن خلق کشیده از آسمان تا زمین و بی عترت من اهل بیت  
من اند برستی که آن دوازده خلیفه هرگز از بعد هر چه باشند تا انگاه که بعضی  
کوثر من آیند این دلیل بر افضلیت و استخلاف خاندان و حجت بر جمیع بنی  
و اطاعت ایشان و همین حدیث در تفسیر تعلی از ابو سعید خدری مرویست که  
ابو سعید علیه السلام خطبه خواند و فرمود ایها الناس ای سرکنت قبلکم و انتم کما  
خلیقتم ای اخذتم بهما کما یقولون بعد اجد علیا من الی الله و انی  
جمل من الله و من السماء و الی الارض و غیرتی و هم اهل بیتی کن یغفر قاصد  
بیر علی بن الحسین ای مردمان بدستی که من در میان شما در کمال ایفای مقام خود  
گذاشته ام اگر علی یفرمان این هر دو کنید هر که بعد از من مرده نشود بدیگی از آن  
خلیفه از بدیگی بزرگتر است اگر کتاب الله که جعلیست مدد و یحیی بنان حنین و امامان  
خلق که کشیده از آسمان تا زمین و اصغر عترت من و ایشان اهل بیت انوار کراز

در خطبه قدس در کتب معتبره که نام او قیسه المحدث یعنی کنیز بزرگی و از انبیا ملک  
مردیت که رسول الله صفا فرمود بنی عبد المطلب سادت اهل الجنة رسول  
و حمزه بن عبد المطلب و جعفر و ذوالجین حنین و علی و فاطمه و الحسن و حسین  
یعنی ما فرزندان عبد المطلبیم سادات و مهتران اهل جنتیم ای بنی  
ازین دو حدیث افضلیت امیر المؤمنین علی علیه السلام می آید یکی آنکه این پنج نفر  
مطهر و موصوفانند بقیه مجرب و بزرگی و دیگر آنکه هیچگاه هر که در جنت بود این پنج  
نظر بر دات وی اند و ثابت شده که اهل این هفت حضرت مصطفی و مهتر  
در تمام دنیا و ازین عباس روایت میکنند که گفت شما را رسول الله صفا  
الکلمات التي تلي آدم من ربه كلمات فتاب عليه یعنی آدم از پروردگار خود  
کلمات عظیم الشان را گرفت تا توبه ویراقبول کرد ابن عباس گوید رسول  
پرسیدند که آدم برکت و وسیله که ام کلمات مقبول التوبه شد رسول الله صفا فرمود  
که آدم علیه السلام این پنج نام را وسیله کرد و گفت خداوند بحق محمد و علی و فاطمه و  
حسن و حسین که مرا بر بطل قبول بشناید ای بنی همدین یک حدیث فضیلت از امام  
اگر توصیف نباشد روشن و میوید است در کتب معتبره جابر بن عبد الله از امام  
مردیت که گفت و قلت علی رسول الله و هو منی علی ارفع و ارفع و ارفع و ارفع  
طهره فقلت نعم المصطفى فقال صلى الله عليه و آله و سلم و نعم الزکاءان هما و انوفا  
خیر منهما یعنی آنکه پیغمبر در آدم دیدم که پیغمبر چنان دست پای صبر و امام صفا نام  
حسین



گفت که ای نبی اشقی بالعباد ثم العن طهر علی ابن ابی طالب الی صدره وظهره  
فاطمة الی ظهره و الحسن و الحسین عن یمنه و شماله ثم عظمه و نفسه  
بالعباد قالت امیر سلمة لقد لکهم رسول الله حتی یجعل اطراف الکساء  
تحت قدمیه ثم رفع طرفه الی السماء و انشأ یسبح الله و ما کان یسبح  
و حجه و قال اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی اناس مسلمون مسلمین و حرم  
لمن حاربهم اللهم و الامن و الاطمینان و عار من عاداه و انصر من نصرهم  
واخذل من خذلهم قال رسول الله و جبرئیل علیه السلام یزیدان و انما یزیدان  
قال نعم یعنی انکم کما یزیدان و جبرئیل علیه السلام یزیدان و انما یزیدان  
خود آورد و پشت فاطمه را بسوی پشت خود کرد و امام حسن و امام حسین را  
از دست راست و چپ خود کرد بعد از آن همگی ایشان را بعبادیت رسانید امیر سلمه  
گفت که رسول الله ایشان را بعبادیت رسانید که اطراف و کنارهای کسار در زیر  
قدم خود استوار کرد بعد از آن نظر بسوی آسمان کرده بانشاء شهادت اشاره  
فرمود حال آنکه روی او محضت بود و گفت ای بار خدایا اهل بیت من و حمایت  
کنند شریعت من این گروه اند من یسلم و صلوا بالکس که با ایشان صل کند  
و بجزای جنت با آنکه با ایشان حرب صل کند ای بار خدایا اولاد من و اولاد من  
ایشان دوستی کند و دشمنی با آنکه با ایشان دشمنی کند و ناصر ایشان را ظهور  
منصور گردان و خاد و ترک کنند و حضرت ایشان را محذول کن و حضرت سالت  
فرمود که جبرئیل در حین دعا آمین میگویند بعد از آن جبرئیل گفت یا محمد  
درین دعوات با شما ام رسول الله فرمود که بلی و صا حو کشف حدیث جبرئیل  
از جانب و این سرور در تفسیر این قول تبارک و تعالی انما یزیدان و انما یزیدان  
و نسا و نسا و نسا و انفسنا و انفسنا که در شان و فضل اهل بیت  
گفت

گفت که ای نبی اشقی بالعباد ثم العن طهر علی ابن ابی طالب الی صدره وظهره  
فاطمة الی ظهره و الحسن و الحسین عن یمنه و شماله ثم عظمه و نفسه  
بالعباد قالت امیر سلمة لقد لکهم رسول الله حتی یجعل اطراف الکساء  
تحت قدمیه ثم رفع طرفه الی السماء و انشأ یسبح الله و ما کان یسبح  
و حجه و قال اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی اناس مسلمون مسلمین و حرم  
لمن حاربهم اللهم و الامن و الاطمینان و عار من عاداه و انصر من نصرهم  
واخذل من خذلهم قال رسول الله و جبرئیل علیه السلام یزیدان و انما یزیدان  
قال نعم یعنی انکم کما یزیدان و جبرئیل علیه السلام یزیدان و انما یزیدان  
خود آورد و پشت فاطمه را بسوی پشت خود کرد و امام حسن و امام حسین را  
از دست راست و چپ خود کرد بعد از آن همگی ایشان را بعبادیت رسانید امیر سلمه  
گفت که رسول الله ایشان را بعبادیت رسانید که اطراف و کنارهای کسار در زیر  
قدم خود استوار کرد بعد از آن نظر بسوی آسمان کرده بانشاء شهادت اشاره  
فرمود حال آنکه روی او محضت بود و گفت ای بار خدایا اهل بیت من و حمایت  
کنند شریعت من این گروه اند من یسلم و صلوا بالکس که با ایشان صل کند  
و بجزای جنت با آنکه با ایشان حرب صل کند ای بار خدایا اولاد من و اولاد من  
ایشان دوستی کند و دشمنی با آنکه با ایشان دشمنی کند و ناصر ایشان را ظهور  
منصور گردان و خاد و ترک کنند و حضرت ایشان را محذول کن و حضرت سالت  
فرمود که جبرئیل در حین دعا آمین میگویند بعد از آن جبرئیل گفت یا محمد  
درین دعوات با شما ام رسول الله فرمود که بلی و صا حو کشف حدیث جبرئیل  
از جانب و این سرور در تفسیر این قول تبارک و تعالی انما یزیدان و انما یزیدان  
و نسا و نسا و نسا و انفسنا و انفسنا که در شان و فضل اهل بیت  
گفت



































[illegible]

ابو بکر زید ابراهیم و عمر زید موسی و عثمان زید هرودان و علی زید یحیی و فقی زید یحیی و ابراهیم  
آن بظهور الی علی بن مریم فلیظنوا الی ابی ذر یعنی سبب نیست که او را امانتی  
و راست من نیست ابرو بکر زید ابراهیم و عمر زید موسی و عثمان زید هرودان و علی زید یحیی  
علی علیه السلام زید من است و در بعضی روایات آمده است هر که مؤدا که بزرگوار  
بسوی علی بن بسوی ابو ذر نظر کند آی و علی بن ابی کرانصاف باشد درین یکی  
حدیث افضلست برادر بسوی علی علیه السلام که محسنی فی ذات الله است تحقیق می شود  
زید که چون رسول الله افضل و اکل حبیب انبیا و رسل است و علی علیه السلام زید هرودان  
باید که افضل و اکل حبیب می باشد و این سخنان که در کتاب ما گفته می آید نیست عاریان  
محرک و مستحق است و نسبت طالبان نبوت و مؤلف است اما مقتضایان نه ذکر است  
روایت مکی و نه از ثبوت عبارت مخطوط اند که فی اخص حضرت و مطلقا با عالم مجتهد  
ابو ذر و او که تسبیح را با قرآن و انصاف راه غایبی ارادت و نسبت حق تعالی است  
است و در این مقیاس غیر ضروری و در جواب خواهد بود و در ذکر بقدری وقت تشراف الی  
میرزا مستقیم است و در ثبوت افضلست بر سر تقی علی از حقه فضل و شرف علی و اولادش  
و استحقاق مرتبه امامت و خلافت نبی است و در حدیثی که فی مکتوب بدانکه حضرت  
در درون خانه کعبه می بود و آمد و در جمعه میزدیم شریقه الله الا استرجع بعد عام الفیل  
بهین و هشت سال و نوزده و غیره روایت اول است و درین خانه کعبه بجز ابرو بکر  
بیچ می بود و موجود نشد بود و عام الفیل حقه آمانی باشد که ابرو بکر بیاض باشد  
خان سال لنگری و فیلی چند بنفقد ضرای کعبه در خانه بود پس آنش که از طرف  
مادیه و عرب در سوره کعبه نصاری افتاده و گفته بود که ای رسول الله بیا بیا در  
نفسه سوره آنکه تکبیر می گوید و چون ستار سب که هر واقعه و حادثه که غیر عریض  
باشد آنرا از انبیا و تابعی کنند لاجرم عرب آن سال را عیدای تاریخی کردند و  
غایب

[illegible]

اختلاف کردند هر چند شیعه وی را حبیب بنی ماسند سلطان نامیده اند و ابو ذر غفاری  
و منذر ابن اسود گذرد و خدیجه الیهام و خدیجه بن ثابت که ذوالشهادتین است  
و ابو ایوب انصاری و جابر بن عبدالله انصاری و ابو سعید خدری و امثال ایشان  
از اصحاب صفه رحمه الله عظیم احقین گشته که خدیجه و امام بود رسول الله صلی الله علیه و آله  
علی مرتضی علیه السلام که جنت آنکه جمیع صلوات الهی و جمیع کمالات استنباطی  
رسول الله او بود یعنی آیات و احادیث نامحدود و صفات و کمالات غیر محدود  
از جمله صفی آیت و اولوالا رحام بعضی اولی یعنی فی کتاب الله صیغه باید که  
او کو لا رحام که خویش نزدیک اند احق و اولی اند سید مکرران حدیث و معنی  
در باره هم می آید و نیز اینست که از اولوالا رحام است نه اولوبن خدیجه و اولی  
ابو احم نام خلق باید که احق و اولی باشد چه این احقیت و اولویت است اولوالا رحام  
و اما علام الله باید که است از جمیع جوده است نه از جمعی که مقتید بنابر آنکه علم  
اولیت این آیه مطلق است **اولوالا رحام** و الله و رسول الله و الذین امنوا  
ال آیه یعنی تصرف در شایستگی مگر حضرت خدا و رسول خدا و بن مؤمنان که در بین  
کرمی در نماز صدقه بسیار دارند خاک در باب دهم تقریر باید پس هر چه خدا و رسول را  
از ولایت ثابت نشود اسیر الحوسنین علی ابن ابی طالب علیه السلام است باز هر که  
معنی باید بدلی نام حضرت است که تصرف در شایستگی آن خدا و رسول الله و علی علیه  
نه غیر ایشان و علی هذا صنف تصرف در خدا و مصطفی و مرتضی غیر خود باشد چه  
آما از آیات و اقوال و حدیث و چون این حرف معلوم شود که کلمه تصرف در  
لغت متروک معنی پیش نباید و معنی متروک که احق و اولی باشد تصرف عبارت از است  
و معنی کو در و ولی زن و معنی حجت و معنی ناصر و درین بیت شاید که اولی  
معنی حجت و ناصر باشد بحجت استغای صدق این فقره عدم تحت این حصر نبوی آنکه







مقدمه این حدیث را که احیاء اولی بالمؤمنین انفسهم است و این نکرده اند گویند که  
تو از تو حدیث است اگر گوید یا نه آنرا در این نکرده اند باقی هم گفته اند  
جایز است چنانکه از بر او عاقل و زهری و ابن عباس و برید و اسلم و ابن کثیر  
مذکور بطریق موافق مذکور است **نکته** مثالی که در این آیه اوقات مثل آنوقت  
نیست که در حدیث است بلکه ممکن است آنکه بعد از آنکه در حدیث است  
احمد الحنفی را جوابی و عدلی که گویند که موی درین حدیث یعنی ناخن است  
بر دلیل آن حدیث و لکن دال بر او است و اما آن حدیث که است و اما الحنفی  
و معتزله تمسک است که موی یعنی اولی در حدیث نیامده است **نکته** ما و لکن القادر  
حق گویند که دلالت میکند که موی یعنی اولی است یعنی جای نماز است و او بجا آورد  
و آنرا میگویند که فقط موی در حدیث معنی معنی و اما آن حدیث که است و اما الحنفی  
آن حدیث که است که موی در حدیث است معنی معنی و اما آن حدیث که است و اما الحنفی  
یعنی معنی معنی و اما آن حدیث که است و اما الحنفی  
اولی است و اما آن حدیث که است و اما الحنفی  
باشد در امری که از امری که خداوند تعالی میفرماید **اولی الناس با برهم** اولی  
یعنی بدینکه که از امری که خداوند تعالی میفرماید **اولی الناس با برهم** اولی  
با برهم است بدینکه که از امری که خداوند تعالی میفرماید **اولی الناس با برهم** اولی  
نیت و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
امور است استفسار چنانکه گویند که در حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
تصرف و اما آن حدیث که است و اما الحنفی  
صفت احوال و بدینکه که از امری که خداوند تعالی میفرماید **اولی الناس با برهم** اولی  
میتواند اولی باشد و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
که مراد از اولی

اولی

با برهم

که مراد از اولی درین حدیث جز اولی بالقرینه نیست که مراد از اولی در امری که خداوند تعالی میفرماید  
بر آنکه بنفسی مردمان از مردمان اولی بودن بقرینه اولی بالقرینه بودن هیچ معنی ندارد  
بلی اگر بنفسی از انفسهم نبود استفسار و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
و استفسار است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
اگر چه حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
ازین اولی اولی بالقرینه است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
استفسار و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
مذکور است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
بعنی معنی و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
در حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
مذکور است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
بود که حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
موقوف علی را از حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
که حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
موقوف علی را از حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
میکند که با حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
خلیفه است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
ابرار است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
هر چه حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است

اولی

بر خلاف آنکه ابوالموسى علیه السلام بنفسی بکلیه حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
که حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
چنین حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
برادر و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
برادر و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
همین حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
چه برادر است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
که حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
رسول الله علیه و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
رسول محمّدی و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
احسن حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
از احسن حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
باشد با آن اختلاف و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
در حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
چنانکه مذکور است حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
از حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
ابوالموسى حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
علی و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
در حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
را عاقل

امارت است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
همان حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
حکایت و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
صحا به آن بود که حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
رفتاری پس چنانکه حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
سراست حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
که حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
روی از حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
کرد و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
معی و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
که حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
در حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
اگر حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
مخبر و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
یعنی حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
با حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
بر آنکه حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
اهل بیت و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است

اولی



سالت ایشانرا تنبیه کرد و گفت که مرتضی را احقاق آیه است که احتیاج و اصطفا نماید  
چنانکه من میگویم بنا بر آنست که اولی بالذوق و خداوند تمام و مظهر علی لوارض  
بمرتبه و زمان یعنی در حیات و حیات خداوند غایت و بعضی مدعی که در مرتبه خطیب  
و وسیله المنقبت هم مروت از عبد الله بود که گفت که رسول الله و خداوند  
بردم عوالم را در عالمی که بعد از آنست فیض القدر را بر آیه سر کشند  
فقلت یا رسول الله مالک یمنی قال یا بن مسعود یمنی الی نقیتم ای رسول الله  
چیت نوا که آه سر می کشی گفت فرمود ای بن مسعود یمنی من میباید فقلت استخلف  
یا رسول الله قال من قلت ای بن مسعود گفت کسی را خلیفه و قائم خود کن ای  
رسول الله آنحضره فرمودند که خلیفه کم گفتیم ابو بکر را آنحضره هیچ نگفت و باز آه  
سر کشید دیگر رسیدیم و همان جواب رسیدیم این بود که کم عمر آنحضره خوش است و باز آه  
سر کشید در ثوب رسیدیم علی را از مرتضی گفت آنحضره که این کار نکند و میرگاه که او را  
خلیفه و قائم تمام خود کن قبول نمیاید و حق خدا را که شما این کار را بکنید و میرگاه شما را  
در ثوب میباید و تمام نقطه حدیث اینست که من نفی قلت مالی ارا رسول الله  
رسول الله قال یمنی الی انفسی قلت استخلف یا رسول الله قال من قلت ای بن  
مسعود گفت من نفی قلت یا رسول الله مالی ارا رسول الله قال یمنی الی  
نفی قلت استخلف یا رسول الله قال من قلت عذری بن الخطاب فقلت من نفی قلت  
مالی ارا رسول الله قال یمنی الی انفسی قلت استخلف یا رسول الله  
قال من قلت علی ابن ابی طالب قال آه که کن فقلوا ایا ابی طالب و الله لیت  
فعلتم و لیت فقلت یا رسول الله گفت من نفی قلت یا رسول الله فقلت  
یا رسول الله ما شأنک قال یا بن مسعود ای یمنی قلت استخلف قال من قلت ای بن  
مسعود

بهر

قال فقلت ساعه شر یمنی فقلت ما شأنک یا رسول الله قال یمنی الی انفسی  
یا رسول الله قال من قلت عذری بن الخطاب فقلت من نفی قلت  
مالی ارا رسول الله قال یمنی الی انفسی قلت استخلف یا رسول الله  
قال من قلت علی ابن ابی طالب قال آه که کن فقلوا ایا ابی طالب و الله لیت  
فعلتم و لیت فقلت یا رسول الله گفت من نفی قلت یا رسول الله فقلت  
یا رسول الله ما شأنک قال یا بن مسعود ای یمنی قلت استخلف قال من قلت ای بن  
مسعود

ابو بکر را قبول نکند و میفرماند علی را و داد که گفت با خود خدا فتح کند و میفرماند قبول کند  
از این روایت کرده اند که ضعیف یا ضعیف مصطفی ما گفت که میرگاه که آیم و ترایم  
کو ما مراد آن ضعیف ذات رسول الله بود و هر که اهل مصطفی فرمود که ابو بکر را  
که بهتر از این احادیث از تفسیر الی خدا دادیم که در حق ابو بکر گفته شده باشد چه  
مرتضی علی از پیغمبر فایده ای بود که بدیدیم و در این حدیث و در حدیث دیگر و در حدیث دیگر  
که در حدیث دیگر و در حدیث دیگر و در حدیث دیگر و در حدیث دیگر و در حدیث دیگر  
با وجود آنکه اسلام قوی شد و مالک و یمن با همه بزرگان کار و تمامان و مالکان و بزرگان  
علی خروج کرد و در آن بین سال که ظهور خلافت وی بود و حال و وقت آن در حدیث دیگر و در حدیث دیگر  
و در حدیث دیگر و در حدیث دیگر و در حدیث دیگر و در حدیث دیگر و در حدیث دیگر  
و آن در حدیث دیگر و در حدیث دیگر و در حدیث دیگر و در حدیث دیگر و در حدیث دیگر  
خلافت و خلیفه ظاهر در آن نیست و ثبوت بر وی در حدیث بنابر حدیث بنابر حدیث  
آیات و احادیث که در شأن مرتضی علی آمد و خلفه خلیفه و خلافت در آن صورت بر وی  
اولی که خلافت مرتضی علی ثابت شود دیگر در عالم تنازع و در حدیث دیگر و در حدیث دیگر  
لیست که ما اهل الله که آمدیم که روزی حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله را که ما را عظیم  
قبلیه بود در ثوب عایشه خانه حضرت بنت عمر آورد و ما را وی حجت داشت چون حضرت  
بنی آمد و ما را دید که رسول الله امروزیست عایشه است و ما را را میانه  
من آوردی آنحضره فرمود که این حکایت با عایشه مگوی و نزد او رایت دهی بکی که  
ما را بر او بر خود حرام کردم دیگر آنکه بخوازم بدو و بدو را عایشه میانی من خواهد داشت  
حضرت ابن عمر را میانه داشت کرد و حضرت ابن عباس را میانه داشت فرمود که ای ما را بر خود

حرام

حرام کردم و لی نگفتم من حدیث القصبی که ابو بکر و عایشه میانی من خواهد داشت و حضرت  
رسالت این سخن همه آن اعراف کرد و انکار نمود تا در حق ابو بکر و عایشه  
رضی الله عنهما باشد چه آنحضره مسخری نگوید و باز از آن اعراف کند و انکار نماید  
مگر بنا بر مصطفی عظیم و آن ابی بنی که اعراف و انکار نمودی همه کنان کن را بر  
فضیلت حمل کردند و عرض آنحضره اخبار را را الهی بود نه نصیبت و آنحضرت بعد  
از آن حکایت بر زبان خود حرام کرد و بیکاه در حدیث دیگر و در حدیث دیگر  
حضرت را طلاق داد و باز رجعت فرمود و حضرت عیسی را و تعالی با پیغمبر عیسی  
و این آیه فرشتاد یا ایها النبی لیرحمکم ما اهل الله که تنفی مرتضات  
از او اهل یعنی آنکه ای پیغمبر چرا بر خود حرام میکنی چیزی را که حق تعالی بر تو حلال  
کرده است و میانی زمان خود میباید و دیگر میباید و از آن آیه النبی الی یوسفی  
از او اهل حدیث یعنی پیغمبر ما بنی زمان خود که آنحضرت حدیث مرتضی  
گفت فلما نبأه و اظهر الله علیه انکرم یوسفه و اعراف عن یوسفی  
یعنی چون حضرت با اضرار مردم کرد بان حدیث مرتضی و اظهر الله علیه  
حضرت حق تعالی حضرت رسول الله را بر آن مطهر کرد و این حدیث را که ابو بکر و  
یعنی اهل از خود اعراف عن یوسفی یعنی انکار او را بر خود از آنکه ابو بکر و  
بنا بر حدیث یوسفی و خبر است که این سخن از دی فاش کرد و تا در آن سخن احتیال  
نصیبت نامه فلما نبأه فالتفت من انما لک هذا نال بنی الکحل و انفسه  
یعنی چون حضرت رسالت صلوات الله علیه بر آن سخن نداشت کرده اخبار فرمود و در حدیث دیگر  
اضرار تو که کردی که آنکه علم و ضیعت را نشوای الی الله فقلت فقلت فقلت

العلم



و ان تطاهر اعلیٰ فان الله هو مولاه و جعله و صلی الله علیه و آله  
 میفرماید که ای عارف اگر تو بخواهی که در آنست که بگویی حق تعالی را  
 که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 میگوید که اینست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 هم نام و معنی و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 میگوید که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 و آنچه را حذف کرده اند و طاعتی که از عبادان منزه است و میگوید که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 صلی الله علیه و آله میفرماید که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 بنی علی میفرماید که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 و آنچه را حذف کرده اند و طاعتی که از عبادان منزه است و میگوید که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 علم و در هر دو وجهی که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت  
 تعلیق و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت  
 آورده است که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 علی بن ابی طالب و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت  
 از آن و محمد بن الحنفیه و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت  
 است و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت  
 اول کسی از مردان که بعد از ائمه اربعین است و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت  
 قول و اعتقاد و این عبادان منزه است و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت  
 و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت  
 که اینست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است

مستطاب

که امیر المؤمنین علی سلطان شد و حال آنکه سالم بود و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 اول المؤمنین ایمان را داشت و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 الکعبه توفی و لا یستأفی فان انما فی حقیقه القوم فیما لا یزال یزید  
 فاقبله منهم فان لم یأتوا فلا تأثمهم بعینی اعلیٰ توفی اوله سلطان  
 از روی سلام و توفی اوله توفی ایمان و توفی ایمان که هنوز بود و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 اعلیٰ توفی که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 توفی و امر خلافت را تسلیم نمودند و از ایشان قبول کن و اگر کسی توفی است  
 پیش ایشان هر چه در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 که گفت شنیدم از رسول الله که میفرمود اولی الناس و اولی الناس و اولی الناس  
 اولهم اسلام اعلیٰ بن ابی طالب یعنی نخستین مردمان که با حق تعالی پیوسته اند  
 ایشانست از روی اسلام و آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 که اولکم و زود المؤمنین و اولکم اسلام اعلیٰ بن ابی طالب یعنی نخستین مردمان که با حق تعالی پیوسته اند  
 صحت کوفت و حقیقت و در اسلام اعلیٰ بن ابی طالب و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 است که رسول الله میفرمود صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 ذلک بار رسول الله قال لم یکن علی بن ابی طالب یعنی نخستین مردمان که با حق تعالی پیوسته اند  
 کرد و بعد از آنکه رسول الله از این جمله از روی خود فرمود که با حق تعالی پیوسته اند  
 مردمان و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله  
 و آن از این جهت بود که هر چه در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است

امیر

مستطاب

از من و از علی و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 غیره یعنی در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 آن بود که در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت  
 خفای و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت  
 علی بن ابی طالب و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت  
 سال استقامت و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت  
 مرتفعی علی از ابی طالب و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت  
 رسول الله میفرمود که در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت  
 انگشتی رسول الله در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 حق عالم و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 بنی و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 نقول صدق علی و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 نقولون یعنی در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 میان بگوید که در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 من و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 انجیل و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 و با خلق میبخت که در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 بهت و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 که اینست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است

تعلیق

لی فسادت فیکت علیها حکمت بین اهل التوریه و بین اهل الانجیل  
 با حکمت و بین اهل التوریه و بین اهل الانجیل و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 حق خدا که با حق تعالی و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 میان اهل توفی و حکمت توفی و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 توفی و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 لوشیت و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 اخاف ان یفر و ان یفر و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 هر توفی از آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 سببین و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت و در این جهان حقیقت و حقیقت  
 که اینست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 من و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 بی حکمت و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 شاکر و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 حاکم و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 رجوع و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 سبب و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است  
 حق و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است و در آنست که در عالمی ظاهر و باطنی است

الطاب



























[illegible]

از سالم بن ابی جعفر مروی است که گفت تذاکیر افضل علی عند جابر بن عبد الله فلا فان  
خبر الکثیر و فی رواية قالوا قتلوه ثم قالوا یومئذ انکم اشد اعداء  
قال و یشتعل فیہ الاکابر و منافقین یعجب ذکر فضل علی کردند و در  
جابر بن جابر گفت که علی بن ابی تراب و در بابی دیگر جابر گفت که در فضل علی  
شک نیست پس یکی از آن خندان گفت که علی کارهای تو کرد که در زمان پیغمبر و  
ابو بکر و عمر و در آن شک نیست در فضل او جابر گفت شک نیست در فضل علی بن  
کسی کافر و منافق بود و گفت سبنا خذینک عن علی فقال خذنا هذا  
نعمه یلیما و لا یشتک فیہ الا منافقین پس در حدیثی را از کتفه نقلی علی  
خداوندت علی بن ابی تراب این آیه را بعد از پیغمبر و شک نیست درین سخن بابر  
قال و فضل علی بن ابی تراب که منافقین را از بدو جدا کرد و این را گفت  
که قال رسول الله صلی الله علیه و آله خذینک عنی فی الدنیا و الاخره یعنی با من  
گفت که تو بمن است خداوند را در آخرت و در دنیا از بدو دوری است که ان الله  
قال لعلکم انتم و فضل خیر و اتمی اشد منه سبنا و اکثر یوم علی بود که  
پیغمبر با طاعت گفت که ظهور تو بمن است سخت اقدیر ما به با سلام و امانت  
و اکثر بعد از وفات حضرت ابی جعفر بن حماد مروی است که پیغمبر و عمر و خدیجه  
یعنی علی و غیره از زمین بقدری علی بن ابی طالب بمنزرت کسانیکه میروند بروی زمین  
بعد از من علی بن ابی طالب است و در این حدیثی مروی است که گفت قال سلمان  
بن ماری رسول الله صلی الله علیه و آله قال قلت لعلکم انتم و فضل خیر و اتمی اشد منه  
این ابی طالب خیر بود و افضل سلمان گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که خیر  
من کتبم نیک از بدو که امروزه را که او را میگویم بر آنکه علی بن ابی طالب بمنزرت  
و ما شتر من می باشد و در این حدیثی مروی است که گفت سالت عن علی بن ابی طالب  
ابی طالب فقال انک میت فاما ابی تراب و لا یشتک و فیما الاکابر و منافقین

ادبی کنند

۱۰۰











































































چگونه حضرت نبوت بجاعت نیاید در حالتی که منکر باشد و قیام و استقامت  
 بر پای ایستادن داشته باشد بدین حد که انش مالک از واقعه خود  
 خبر داده باشد یعنی بخواب دیده باشد که روز وفات حضرت رسالت و  
 صحابه در صف نماز ایستاده اند و پیغمبر مرده در حجره خود در پشت و برهنه  
 که بر پای آماده بود و بایشان اشاره فرمود **خبر** از نطفه مذکور که  
 در اول کتاب خیریه را باب عز و جبر از عایشه روایت کند که فاطمه زهرا علیها السلام  
 دختر رسول الله بعد از وفات رسول الله از ابو بکر و صف مال رسول الله  
 بشفق آیه طه آن غنیمتی بود در مدینه که الله تعالی به پیغمبر داده و فدای آن غنیمت  
 بود از تواریخ خیریه آنچه بود از پنج یک خیریه ابو بکر در صورتی که من از رسول  
 الله شنیدم که میفرمود ما که پیغمبر ایمان میراث خود را ندیم هر چه میگذاریم صدقه است  
 و ابو بکر از آن مال هیچ فاطمه نداد بنا بود که صدقه بر اهل بیت حرام است پس  
 علیه السلام خنکین شد بر ابو بکر علیه السلام و در غنیمت و با ابو بکر سخن نگرفت  
 بعد از آنکه بیعت و بعد از پیغمبر صلواتش ماه در مدینه بود و چون وفات کرد  
 مرتضی علی علیه و سید بشب دمن کرد و خود بروی نماز گذارد و اعلام  
 ابو بکر نکرد چه فاطمه زهرا علیها السلام آنچنان وصیت کرده بود و خواست  
 که ابو بکر بروی نماز کند **خبر و اول کتاب** سیاحت و امامت مسلمان بن  
 قلیب که دینوری آورده است که ابو بکر چون فاطمه را منع کرد از مذکور روزی  
 دیگر با عمر علیه السلام گفت که قمه بنا را لی فاطمه فاما تات

کود  
ماند





